

نگاهی به "چپ در ایران، به روایت اسناد ساواک"

فریبرز سنجرى

از انتشارات چریک های فدایی خلق ایران

زمستان ۱۳۸۱

"چپ در ایران به روایت اسناد ساواک (کتاب هشتم) چریکهای فدایی خلق" نام کتابی است که از سوی "مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات" به تاریخ "بهار ۱۳۸۰" منتشر گردیده است. انتشار این کتاب در راستای سیاستی صورت گرفته که دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی از مدتی پیش برعلیه نیروهای چپ و مترقی و نظرات و ایده های انقلابی در جامعه در پیش گرفته اند و آن را به طرق و شیوه های گوناگون پیش می برند (یا به طور رسمی و آشکار به عنوان وزارت اطلاعات و امنیت رژیم و وابستگان علنی شان - همینطور که این کتاب موید آن است - و یا مثلا با انتشار تز دانشگاهی فلان فرد ظاهرا مستقل و غیروابسته به رژیم در اروپا و آمریکا و یا از طریق نویسندگانی در خود ایران که استعداد نویسندگی خود را در خدمت پیشبرد اهداف ضدخلقی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی قرار داده اند). در این رابطه تحریف تاریخ چریکهای فدایی خلق و خدشه دار کردن چهره مبارزین صدیق و شجاع گذشته یکی از تلاشهای برجسته مرتجعین جمهوری اسلامی و وابستگان آشکار و پنهان آنها در راستای تحقق سیاست فوق الذکر می باشد. در حقیقت باید گفت که دستگاه جهنمی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی در کنار اقدامات ضدانقلابی، بگير و به بند، شلاق و دار و شکنجه و غیره امروز وسیعا سرکوب توده ها از جنبه ایدئولوژیکی را (همانطور که اشاره شد با استفاده از طرق و شیوه های مختلف) درصدد کار خود قرار داده است.

کتاب "چپ در ایران به روایت اسناد ساواک (کتاب هشتم) چریکهای فدایی خلق" در جهت انجام وظیفه فوق به تحریر درآمده است. با توجه به این واقعیت که من (نویسنده این سطور) به دلیل فعالیت در صفوف چریکهای فدایی خلق ایران با یکسری از رفقای که در این کتاب از آنها نام برده شده در ارتباط تشکیلاتی بوده و یا در زندانهای شاه با آنها هم بند بوده ام و به همین دلیل هم از نزدیک آنها را می شناسم و از چگونگی فعالیت هایشان مطلع می باشم وظیفه خود می دانم تا در این نوشته برخی از تحریفاتی که ساواک جمهوری اسلامی در کتاب مورد نقل، در رابطه با تاریخ چریکهای فدایی خلق به عمل آورده را نشان داده و تهمت های بیشرمانه شان برعلیه انقلابیون را افشاء و واقعیتها را تا آنجا که خود در جریان آنها بوده ام بازگویی نمایم.

در بررسی کل مطالب و مسایلی که در این کتاب آمده است هدف رژیم از انتشار آن کاملا عیان می شود و به روشنی می توان دریافت که بخش فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی تحت عنوان انتشار "اسناد ساواک" در رابطه با چریکهای فدایی خلق، که گویا به منظور بازسازی تاریخ چریکهای فدایی خلق صورت گرفته با تحریف واقعیت ها و به خیال خود با ضربه زدن به شخصیت یک سری از پاک باخته ترین کمونیستهای ایران دست به تلاش مذبوحانه ای زده و کوشیده است در میان جوانان مبارز روحیه یاس و ناامیدی به وجود آورد. در عین حال در این کتاب تلاش شده است تا جنایات ساواک تا آنجا که ممکن است کم رنگ گشته و چهره جنایتکارانه آن نهاد سرکوبگر و ضدمردمی تطهیر گردد.

در آغاز لازم است با تاکید متذکر شوم که علیرغم نام کتاب و انتظاری که این نام برمی انگیزد، بخش بزرگی از کتاب به دوران قبل از شکل گیری چریکهای فدایی خلق و آغاز مبارزه مسلحانه برعلیه رژیم مزدور شاه باز می گردد. گرچه در مقدمه کتاب تاکید شده که "اسناد این اثر مربوط به سالهای ۱۳۴۲-۱۳۵۴" می باشد (صفحه ۸ مقدمه) اما اساسا بخش کوچکی از کتاب به فعالیتهای چریکهای فدایی خلق در فاصله رستاخیز سیاهکل در سال ۴۹ تا سال ۵۴ اختصاص یافته و در این زمینه هم به جز اشاره به یک سری درگیریهای چریکها با نیروهای انتظامی که اکثر آنها در همان زمان در مطبوعات رژیم شاه منعکس شده بودند، چیز قابل توجهی وجود ندارد. در واقعیت علیرغم ادعای باز نویسی تاریخ چریکهای فدایی خلق، بیشتر حجم کتاب به تشریح فعالیتهای رفقای شهید عباس سورکی، بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی و تا حدودی احمد جلیل افشار و محمد چوپان زاده مربوط می شود. در واقع تهیه کنندگان کتاب به جای توضیح و تشریح مبارزات چریکهای فدایی خلق، به تشریح فعالیتهای پرداخته اند که ربطی به چریکهای فدایی خلق ندارند. شرح فعالیتهای سورکی در گروه "رزم آوران" حزب توده و دستگیری او به این مناسبت در سال ۱۳۳۹ (در ۳۶/۱/۳۹) سورکی به دلیل فعالیت در این گروه دستگیر می شود) تا فعالیتهای جزنی و ظریفی در جبهه ملی طی سالهای ۳۹-۴۴ و دستگیری های متعددشان صفحات زیادی از کتاب را به خود اختصاص داده است. همچنین از اعلامیه ای که سورکی برای گروه رزم آوران نوشته (صفحه ۳۲۴) تا نقش بیژن جزنی در انتشار "پیام دانشجو" ارگان سازمان دانشجویی جبهه ملی ایران (صفحات ۱۵۰-۱۵۴) و فعالیتهای حسن ضیاء ظریفی در جبهه ملی و مخالفت برخی از رهبران جبهه ملی با نمایندگی ظریفی از طرف کمیته دانشکده حقوق دانشگاه تهران در کنگره جبهه ملی (صفحات ۲۲۹-۲۳۲) هر یک وقایعی هستند که با طول و تفصیل در این کتاب تشریح شده اند.

باید توجه داشت که هرچند رفقای فوق الذکر به دلیل پیوندهایشان با چریکهای فدایی خلق و سرسختی شان در مبارزه برعلیه رژیم شاه به وحشیانه ترین شکلی به وسیله دژخیمان ساواک شاه در تپه های اوین به قتل رسیدند ولی فعالتهای فردی آنها در سازمان جوانان حزب توده و یا گروههای وابسته به این حزب و جبهه ملی ربطی به تاریخ فعالتهای چریکهای فدایی خلق ندارد. واقعیت این است که چریکهای فدایی خلق سالها بعد از دستگیری رفیق جزئی (۱) و یارانش و در حالیکه آنها بیش از سه سال بود که در زندان به سر می بردند در صحنه سیاسی ایران پدیدار شدند. اساسا چریکهای فدایی خلق با پیوستن باقی مانده رفقای جنگل به گروه رفیق احمدزاده و با ادغام این دو گروه بوجود آمد. برای اینکه بتوان نوع تاریخ نویسی و شیوه کار تهیه کنندگان کتاب یعنی همان ماموران وزارت اطلاعات و امنیت رژیم جمهوری اسلامی را نیز آشکار نمود سعی میشود موارد مختلف تحریف های آنان با شماره گذاری توضیح داده شود.

۱. تهیه کنندگان کتاب که ظاهرا بازسازی تاریخ چریکهای فدایی خلق با استناد به "اسناد ساواک" را در دستور کار خود قرار داده اند، مدعی "امانت داری" در رابطه با آن اسناد شده اند و در این زمینه تا آنجا پیش رفته اند که در صفحه ۱۲۲ و همچنین صفحه ۳۱۲ نوشته اند: "دو سطرابتدایی سند مربوط به موضوع مورد بحث نمی باشد ولی به لحاظ فقط (حفظ) شکل اصلی سند و امانت داری عین سند تایپ شده است" اما علیرغم این ادعا یک سری از اسناد ارائه شده حتی فاقد تاریخ، شماره پرونده، امضاء و اظهار نظر ماموران ساواک می باشند و یا به اصطلاح سندها روی کاغذهایی نوشته شده که آرم دار نیستند و مهر اداری نیز در آنها دیده نمیشود. همه کسانی که با سبک کار ساواک آشنایی دارند می دانند که گزارشات اداری ساواک دارای تاریخ، شماره پرونده، امضاء و حاوی اظهار نظر ماموران مختلف (۲) بودند و مهمتر از همه آن گزارشات با استفاده از کاغذهای آرم دار تهیه و مهور به مهر ساواک بوده اند. مجموعه این موارد اساسا سندیت آنچه ارائه شده اند را مورد تردید جدی قرار می دهند. (۳) کثرت چنین مواردی در کتاب نشانگر دخل و تصرف ماموران اطلاعاتی جمهوری اسلامی در اسناد ساواک میباشد.

۲. شیوه "تاریخ نویسی" و لاپابالی گری که ماموران فوق الذکر در ذکر دقیق وقایع به نمایش گذاشته اند نیز در این کتاب جالب است. در حالیکه ساده ترین انتظار از تهیه کنندگان کتاب که به همه اسناد ساواک دسترسی دارند اعلام صحیح تاریخ شهادت رفقای چریکهای فدایی است، اما در این زمینه نیز در حین مطالعه کتاب متوجه می شویم که برخی از رفقا دوبار شهید شده اند و یا تاریخی که در رابطه با شهادت یکسری از رفقا در کتاب درج شده با واقعیت انطباق ندارد. این موارد حتی در مورد یکی از مشهورترین درگیری های چریکهای فدایی خلق با نیروهای نظامی رژیم شاه نیز رعایت نشده است. مثلا در حالیکه در تاریخ چریکهای فدایی خلق حمله ساواک در ۸ تیرماه ۱۳۵۵ به خانه تیمی مهرآباد جنوبی و شهادت رفیق حمید اشرف و تعداد دیگری از رفقای رهبری سازمان یکی از حوادث مهمی است که با طول و تفصیل در همان زمان در مطبوعات شاه نیز منعکس گشت، در صفحه ۸۱ این کتاب ظاهرا با استناد به اسناد ساواک در مورد شهادت رفیق حمید اشرف آمده است که گویا وی "در مردادماه سال ۱۳۵۳ پس از نفوذ اطلاعاتی ساواک در سازمان و شناسایی خانه امن" در درگیری کشته شد. بسیار مسخره است به اصطلاح اسناد ساواک در مورد زمان شهادت یکی از معروف ترین اعضای چریکهای فدایی خلق اینگونه آشکارا دست به تاریخ سازی دروغین زده است. مطابق همین به اصطلاح اسناد رفیق رضا یثربی (۴) دوبار کشته شده است، یک بار در جریان درگیری ۵۴/۱۱/۶ در تبریز (صفحه ۷۹) و یک بار در سال ۵۳ در کنار حمید اشرف در خانه مهرآباد (توجه داشته باشید که همانطور که پیشتر ذکر شد تاریخ واقعی شهادت رفیق حمید اشرف و بقیه رفقای رهبری همراه او تیرماه ۱۳۵۵ می باشد و نه مرداد ۱۳۵۳). مورد دیگر تاریخ شهادت رفیق جواد سلاحی است که در کتاب ۵۰/۵/۳۰ اعلام شده است در حالیکه در واقعیت رفیق سلاحی در فروردین سال ۵۰ همراه با رفیق علی رضا نابدل در محله پامنار تهران با مزدوران شاه درگیر شدند که در جریان این درگیری رفیق سلاحی کشته و رفیق نابدل مجروح و دستگیر شد.

این نمونه ها بیانگر بی اعتباری یک سری از تاریخ ها در کتابی است که هدف خود را بازسازی تاریخ چریکهای فدایی خلق بر مبنای "اسناد ساواک" قرار داده است.

۳. بخش دیگری از کتاب به مسائل زندان و خانواده زندانیان سیاسی - مشخصا خانواده رفقای که در آغاز از آنها نام برده شد (رفقا سورکی، جزئی و...) - و تقاضاهای آنها جهت ملاقات با زندانیان شان و یا آزادی آنها اختصاص یافته است. مطالعه این قسمت نشان میدهد که تهیه کنندگان کتاب چگونه حتی تظلم خواهی مادر یا خواهر یک زندانی را دستاویزی جهت فضا سازی برعلیه چریکها و خانواده آنها قرار داده اند. آنهم جایی که اتفاقا مبارزه و مقاومت خانواده های شهدا و زندانیان چریکهای فدایی خلق در سال های بین ۵۰ تا ۵۷ بسیار ستایش انگیز بوده و خود یکی از حوزة های مبارزه برعلیه رژیم شاه را تشکیل می داد که بی وقفه دنبال شد. (۵)

۴. یکی دیگر از ویژگی های این کتاب پاورقی هایی است که درباره افراد و گاه وقایع مختلف در آن درج گردیده است. اما بسیاری از مطالبی که تحت عنوان پاورقی ارائه شده است دست نوشته های خود تهیه کنندگان کتاب یعنی ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی می باشد و ربطی به اسناد ساواک ندارد. در این پاورقی ها اساسا هیچ "سندی" ارائه نمی شود و خواننده در رابطه با به اصطلاح اطلاعات ارائه شده اکثرا به اسناد ساواک و به ویژه به "پرونده های انفرادی" رجوع داده می شود. اما منظور از "پرونده های انفرادی" چیست؟ توجه به این موضوع با آشکاری هرچه بیشتري از یک طرف بی اعتباری اسناد ادعایی را نشان می دهد و از طرف دیگر تمایلات و دیدگاههای تهیه کنندگان کتاب برعلیه افراد مبارز دوره شاه را با صراحت هرچه بیشتري عیان می سازد. در این قسمت آنها با ناشی گری هرچه تمام تر دست نوشته های خود را به نام اسناد ساواک تحت پوشش مطالب اخذ شده از "پرونده های انفرادی" به خواننده قالب می کنند و در این کار خود چنان غرق می شوند که حتی یک مرتبه خواهر شاه، اشرف پهلوی و به قول

آنها خواهر شاه "مقبور" نیز دارای "پرونده انفرادی" در ساواک می گردد (صفحه ۲) (توجه کنید اشرف پهلوی و داشتن پرونده انفرادی در ساواک!!؟) در این مورد آنها آنچه که در مورد نقش خانواده پهلوی از کتاب های مختلف رونویسی کرده اند را به نام سند موجود در ساواک در رابطه با خواهر شاه جا زده اند. به این ترتیب معنای "پرونده های انفرادی" در کتاب مورد بحث معلوم می گردد و آشکار می شود که مزدورانی که در وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی مأمور تهیه این کتاب بوده اند هرچه دلشان خواسته است در مورد افراد مختلف نوشته و به نام اسناد ساواک تحویل داده اند. با نگاهی به یک سری از اظهارات حاشیه نویسان نیز بی اعتباری اسناد ادعایی نشان داده می شود. در اینجا گاه اسناد ساواک به طور مسخره در تأیید اظهار نظرهایی به کار برده شده که مربوط به دوران پس از سقوط رژیم سلطنتی می باشد. برای نمونه در صفحه ۶۱ کتاب در توصیف فعالیت های رفیق اشرف دهقانی مطرح می شود "بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وی به کردستان رفته و فعالیت مسلحانه بر علیه انقلاب اسلامی داشته است" و منبع این اطلاعات هم باز "پرونده انفرادی" ذکر شده است. در حالیکه علی الظاهر ساواک با سقوط رژیم سلطنتی منحل گشته بود و در نتیجه فعالیت های اشرف دهقانی بر علیه جمهوری اسلامی را نمی توان در پرونده انفرادی او در اسناد ساواک جستجو نمود بلکه فعالیت های مبارزاتی این رفیق از بهمن ۵۷ به بعد قاعدتا باید در پرونده او در ساواک جمهوری اسلامی نه در پرونده های ساواک شاه قید شده باشد. البته این واقعیت که ساواک شاه هیچ وقت منحل نگشت و دستگاه امنیتی مذکور در رژیم جمهوری اسلامی تحت نام دیگری به حیات ننگین خود ادامه داد واقعیتی انکار ناپذیر است که در جریان خود همین سندسازی مأموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی در تهیه این کتاب نیز نشان داده می شود. به هر حال در اینجا بحث بر سر این موضوع نیست.

یک مثال دیگر برای نشان دادن بی اعتباری به اصطلاح "پرونده های انفرادی"، اظهار نظر در مورد یکی از مبارزین دوران شاه به نام موسی محمد نژاد می باشد. در صفحه ۴۹ با استناد به آن پرونده ها، موسی محمد نژاد را یکی از منابع ساواک معرفی کرده اند که گویا در سال های ۴۶ تا ۴۸ ماهی ۲۰۰ تومان حقوق می گرفته است. ولی به دلیل پائین بودن فعالیت هایش "ساواک با وی قطع همکاری کرده است". البته این به اصطلاح اسناد در عین حال مطرح کرده اند که نامبرده در ایام دانشجویی در اعتراضات دانشجویی شرکت داشته و "به عضویت سازمان چریک های فدایی خلق درآمده" است. در ادامه مطلب انگار که فراموش کرده اند موسی محمد نژاد را عضو سازمان چریک ها نامیده بودند، می نویسند که نامبرده در زندان از "جناح مارکسیست های "ستاره سرخ" بوده که در سال ۱۳۵۷ مشمول عفو و آزاد شده است!!"

باید دانست که هیچ یک از اطلاعاتی که در این قسمت ارائه شده صحت ندارد. موسی محمد نژاد در آن سالها به اتفاق تنی چند از دوستانش از جمله رفیق احمد افشارنیا گروهی تشکیل داده و به هواداری از جنبش مسلحانه، بر علیه رژیم فعالیت می کردند. پس از دستگیری این گروه، موسی محمد نژاد زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفت و به دلیل مقاومت اش در زیر شکنجه نام او خیلی زود به عنوان یکی از مقاوم ترین زندانیان در زندان شاه زبان زد عام و خاص گردید. او هیچ گاه "عضو" سازمان چریک های فدایی خلق ایران نبود و در سال ۵۷ هم "مشمول عفو" (۶) نشد، بلکه با اوج گیری انقلاب مردم و باز شدن درهای زندان او نیز مثل صدها زندانی دیگر به قدرت توده ها آزاد شد. اتهام منبع ساواک بودن و یا به عبارت دیگر اتهام جاسوسی زدن به چنین مبارزی نمونه بارزی از به کار بردن یکی از کثیف ترین روش های پلیسی بر علیه مبارزین صادق دوره شاه می باشد و تلاشی است جهت بدنام کردن فردی که شکنجه های ساواک هرگز نتوانست مقاومت او را در هم بشکند. مسلما این امر که موسی محمد نژاد بعد از آزادی از زندان چه مسیری در زندگی خود پیش گرفت و آیا به مبارزه سیاسی خود ادامه داد یا نه، تغییری در این واقعیت ایجاد نمی کند که وی در دوره شاه یکی از مبارزین مردمی بود.

مورد دیگری که باز هم بی اعتباری "پرونده های انفرادی" را نشان داده و باعث خنده هر خواننده با اطلاعی می شود اظهار نظر در مورد رفیق منوچهر کلانتری است. منوچهر کلانتری در دهه ۴۰ و قبل از اینکه حتی بیژن جزئی و یارانش در سال ۴۶ دستگیر شوند، به انگلستان رفته و مقیم این کشور شده بود. او به دنبال قیام بهمن به ایران بازگشت و در جریان سرکوب های سال ۶۰ هنگامیکه قصد خروج از کشور را داشت در بلوچستان به وسیله پاسداران جمهوری اسلامی به شهادت رسید. مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی این "سربازان گمنام امام زمان" با تکیه بر به اصطلاح "پرونده های انفرادی" او در ساواک گویی که در عالم خواب به سر می برده اند درباره وی نوشته اند: "نامبرده در سال ۱۳۷۱ متقاضی ادامه فعالیت در زمینه وکالت دادگستری بوده است" (صفحه ۱۲۴) توجه کنید که منوچهر کلانتری حدود ده سال پس از مرگ خود، متقاضی کار در زمینه وکالت دادگستری شده است!! جالب است بدانیم که در همین صفحه در رابطه با رفیق مشعوف کلانتری گفته شده است که: "پس از کشته شدن جزئی، مشعوف کلانتری و سودابه کلانتری از کشور خارج و نزد وی (منوچهر کلانتری) فعالیت داشته اند". مأموران تهیه کننده کتاب آنقدر دچار تناقض گویی بوده اند که رفیق مشعوف کلانتری که خود یکی از مبارزینی است که در ۲۹ فروردین سال ۵۴ در تپه های اوین به همراه رفیق جزئی و رفقای دیگر به دست دژخیمان ساواک به قتل رسیدند، را پس از شهادت به خارج از کشور می فرستند!!

همین نمونه ها صرف نظر از اینکه دستکاری مأموران وزارت اطلاعات و امنیت تهیه کننده کتاب در اسناد ساواک را آشکار می کند، مبین آن است که "سربازان گمنام امام زمان" حتی به اندازه یک فرد عادی سیاسی هم در جریان کار و فعالیت های مبارزاتی انقلابیون آن سالها قرار ندارند. توجه به موارد زیر نیز نشان می دهد که آنها بی قصد بازسازی تاریخ چریک های فدایی خلق، مبارزات و مسایل مختلف مربوط به آنها را از روی به اصطلاح اسناد ساواک نقل می کنند تا چه حد نسبت به تاریخ واقعی چریک های فدایی خلق بیگانه می باشند. هر چند غرضهایی ضد انقلابی خود را نیز به این ترتیب به نمایش می گذارند.

در صفحه ۳۳ همین کتاب در مورد رفیق مشعوف کلانتری آمده است: "در دوره دبیرستان عضو کمیته دانش آموزی جبهه ملی بود و چندین بار به جرم پخش اعلامیه دستگیر و با قید تعهد آزاد شده است. در سال ۱۳۴۲ به سازمان چریکهای فدایی خلق پیوسته و در سال ۱۳۴۶ در پی کشف گروه سیاهکل شناسایی و متواری گردیده" است. توجه کنید که گویا در اسناد ساواک در قسمت پرونده های انفرادی مشعوف از سال ۴۳ عضو سازمان چریکهای فدایی خلق بوده است!! سازمانی که در آن زمان اصلا وجود نداشت و گویا او در سال ۴۶ هم به دنبال شناسایی گروه سیاهکل دستگیر شده است. در حالیکه رستاخیر سیاهکل در ۱۹ بهمن سال ۴۹ رخ داده و در سال ۴۶ گروهی به نام سیاهکل موجودیت نداشته است!

جا زدن این پریشان گویی ها به عنوان اسناد ساواک را به هیچوجه نباید ناشی از آشفته فکری ماموران تهیه کننده کتاب تلقی نمود. نه! آنها با ارائه چنین بافته های جعلی به اسم اسناد ساواک در عین حال با عرض خاصی به تحریف تاریخ واقعی چریکهای فدایی خلق پرداخته اند. توجه به دو مورد دیگر از "شاهکار" های تهیه کنندگان کتاب این "سربازان گمنام امام زمان" درجه بی اعتباری "پرونده های انفرادی" و غرض ورزی آشکار "سربازان گمنام امام زمان" بر علیه فرزندان مبارز خلق را روشن تر می سازد. در صفحه ۶۱ کتاب در مورد رفیق بهروز دهقانی آمده است: "پس از دستگیری، سایر همکاران خود را لو داده و در تاریخ ۱۳۵۰/۳/۸ به علت ورم حاد ریه در بهداری ندامتگاه فوت نموده است". این دروغ را ماموران وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی در مورد کسی می گویند که با مقاومت قهرمانانه خود در مقابل شکنجه های رژیم شاه "مرگ" را به لریزه درآورد" و با سرافکنده ساختن ماموران امنیتی شاه این همپالگی های ماموران کنونی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، خواری و ذلتشان را به آنها یادآور شد. در مورد رفیقی که یکی از پایه گذاران سنت انقلابی فدایی و اشاعه دهنده فرهنگ کمونیستی آنان در جامعه بود، ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بدون ذکر شکنجه هایی که همپالگی های آنان در رژیم شاه به رفیق بهروز داده بودند علت مرگ او را "ورم حاد ریه" ذکر کرده اند. ولی پرسیدنی است که چطور شد جوان برومندی که قبل از اسارت به دست مزدوران امنیتی صحیح و سالم بود پس از دستگیری یک مرتبه در عرض چند روز "ورم حاد ریه" پیدا نمود؟! رفیق بهروز دهقانی درست به این دلیل زیر شکنجه جان سپرد که به رغم ادعای ماموران جنایتکار ساواک جمهوری اسلامی مرگ را به جان خرید ولی حاضر نشد "همکاران خود" را "لو" دهد. این واقعیت که هیچکس براساس اعترافات بهروز دستگیر نشد خود کذب ادعای این "سربازان گمنام امام زمان" را ثابت می کند. به گواه تمام کسانی که در آن زمان بهروز را می شناختند اگر او لب باز می کرد اطلاعات مهمی به دست دشمن می افتاد. باید دانست که اساسا با توجه به این واقعیت که در زمان دستگیری بهروز، سازمان در حال گذار از یک فعالیت سیاسی علنی و نیمه علنی به فعالیت سیاسی- نظامی کاملا مخفی بود، رفقای با تجربه و قدیمی اطلاعات بسیار زیادی در مورد افراد مختلف داشتند و به همین دلیل بهروز (به خصوص با توجه به نقش او در شاخه تبریز) اگر قرار بود برای دشمن حرف بزند و "همکاران" خود را "لو" بدهد می توانست باعث ضربات جبران ناپذیری گردد. در حالیکه مقاومت قهرمانانه او زندگی بسیاری از افراد و حیات بخشهایی از سازمان را از زیر ضربات دشمن نجات داد. (۷) در رابطه اخیر باید توجه داشت اینکه تهیه کنندگان کتاب به جای چاپ اسناد واقعی مربوط به مقاومت قهرمانانه بهروز در زیر شکنجه های دستگاه امنیتی رژیم شاه به چاپ چنین اراجیفی متوسل می شوند خود گویای اهداف رذیلانه آنها جهت تطهیر چهره نیروهای امنیتی رژیم شاه و خدشه دار کردن چهره صدیق ترین کمونیستهای ایران می باشد.

در همین راستا در کتاب مزبور در مورد رفیق بهمن روحی آهنگران آمده است: "به علت ضرباتی که در هنگام دستگیری به سرش وارد شده بود در بیمارستان فوت می کند" و این در حالی است که رفیق بهمن ماهها زیر شکنجه های وحشیانه ساواک قرار داشت و درست به دلیل همین شکنجه ها به شهادت رسیده است. تهیه کنندگان کتاب با چاپ چنین اظهارنظراتی قصد دارند به خواننده خود چنین القا کنند که گویا رفیق بهمن روحی آهنگران زیر شکنجه به شهادت نرسیده است و ماهها پس از دستگیری "به علت ضرباتی که در هنگام دستگیری به سرش وارد شده" (تاکید از من است) به شهادت رسیده است.

در مورد این رفیق نوشته اند که: "در بازجویی ها اطلاعات زیادی از گروه می دهد که منجر به شناسایی و کشف شاخه چریکهای فدایی خلق در آمل و ساری و گرگان می گردد". در این مورد هم باید تذکر داد که در زمان دستگیری رفیق بهمن لیستی که حاوی اسامی تعداد زیادی از رفقای که عمدتا از زندان آزاد شده بودند و شماره تلفن های مختلف در جیب او بود که به دست ساواک افتاد. اطلاعات این لیست بود که به مثابه سرخ هایی باعث ضربات بسیاری گردید. اتفاقا یکی از دلایل بازجویی های ممتد و شدت شکنجه هایی که به رفیق بهمن وارد آوردند که منجر به شهادت او در زیر شکنجه شد وجود همین لیست بود که همانطور که گفتم عامل ضربات بزرگی شد. رفیق بهمن روحی آهنگران رفیق صدیق و مبارزی بود که هرگز با دشمن نساخت و شهادت در زیر شکنجه را به ننگ همکاری با مزدوران مرتجع ساواکی ترجیح داد. ولی اینکه تهیه کنندگان ساوامایی کتاب مزبور در مورد او و رفیق بهروز آنچنان نوشته اند بیانگر غرضهای ضدانقلابی آنهاست. آنها می خواهند اینطور القا کنند که اگر کمونیستها می گفتند بهروز دهقانی سمبل مقاومت بود و در مقابل دشمن قفلی از عشق خلق بر لب های خود زده بود، این درست نبوده است. اینکه ساواک با وحشی گری تمام خون پاک رفیق بهمن روحی آهنگران را بر زمین ریخت صحت ندارد بلکه گویا این مبارزین در حالیکه "سایر همکاران خود را لو داده" اند به دلیل بیماری های مشخصی در زندان "فوت" کرده اند که آنهم البته ربطی به ساواک نداشته است و از این اراجیف خود اینطور نتیجه می گیرند که بنابراین اظهارات کمونیستها در این زمینه ها صرفا تبلیغات بی اساس جهت مظلوم نمایی و استفاده از احساسات مردم بوده است. (۸)

در مواردی تهیه کنندگان کتاب کشته شدن رفقای به دست ساواک را تأیید می کنند مثلا شهادت رفقای چون سورکی، ظریفی و جزئی (صفحه ۷ مقدمه) ولی آنها را کسانی معرفی می کنند که در دوره فعالیتها خود بر علیه رژیم شاه بارها یا "تعهد همکاری" به ساواک داده اند و یا از کارهای خود اظهار پشیمانی نموده اند. (۹) برای نمونه در

صفحه ۱۴۵ "تعهد همکاری" جزئی به تاریخ ۴۰/۱/۲۷ و در صفحه ۲۲۳ "تعهد همکاری" ظریفی به تاریخ ۲۹/۱۲/۲۲ درج شده و یا در صفحه ۲۴۲ نامه سورکی به ریاست ساواک و تشکر از آنها جهت بازگشت به کار به تاریخ ۴۱/۱۱/۲۸ درج گردیده است. (۱۰) به این ترتیب تهیه کنندگان کتاب حتی آنجا که بر کشتار کمونیستها به وسیله ساواک صحنه می گذارند تلاش کرده اند، آنها را افرادی منززل که چندان هم مقاوم نبوده اند بشناسانند.

از طرف دیگر این "سربازان گمنام امام زمان" که حجم زیادی از کتاب را به فعالیت های رفقا جزئی، سورکی و ظریفی در اوایل سال های ۴۰ اختصاص داده اند و حتی از درج درخواستهای خانواده های آنان برای آزادی فرزندانشان یا ملاقات با آنها هم چشم پوشی ننموده اند، حتی یک سند نیز در مورد چگونگی شهادت این رفقا و یا در مورد چگونگی تصمیم گیری مقامات ساواکی برای کشتار جنایتکارانه آنان ارائه نداده اند. اتفاقاً بعد از قیام بهمن و در جریان دادگاه تهرانی، بازجوی شکنجه گر ساواک، وی اعتراف نمود که همپالگی های او (تعدادی از بازجویان ساواک) به دستور مقامات بالا ۹ فدایی و مجاهد زندانی را در تپه های اوین به رگبار بسته و کشته اند. اما تهیه کنندگان کتاب که اسناد واقعی مربوط به علت تصمیم مقامات بالا جهت کشتار ۹ زندانی مزبور و چگونگی قتل آنها را در اختیار دارند، در این زمینه صرفاً به چاپ چند گزارش از پزشک قانونی بسنده نموده و به خیال خود به این موضوع پایان داده اند.

در مورد به اصطلاح گزارشات پزشکی مورد نظر هم اشاره به یک واقعیت لازم است. کسانی که با سبک کار و روشهای ساواک آشنا هستند به خوبی می دانند که این دستگاه جهنمی حتی اگر جهت پرونده سازی های رسمی، کشتار جنایتکارانه ۹ مبارز زندانی در تپه های اوین را به مرگ بر اثر درگیری با نگهبانان هنگام فرار از زندان جلوه دهد و برای ظاهر سازی گزارش پزشک قانونی هم درست کند اما در گزارش به مقامات بالاتر مجبور است عین واقعیت را دقیقاً همانطور که اتفاق افتاده گزارش نماید. همانطور که اگر شهادت زیر شکنجه یک فدایی را در مرگ بر اثر "ورم حاد ریه" و یا مرگ بر اثر ضربات وارد شده به سرش در زمان دستگیری جلوه داده اند اما علیرغم این تظاهرسازی عین واقعیت را به مقامات بالا گزارش داده اند. اساساً نه فقط چنین موارد جنایتکارانه ای بلکه حتی کوچکترین رویدادها به "شرف عرض" "همایونی" "شاهنشاه آریامهر" می رسید و او مشخصاً در ذیل یک سری از گزارشات ساواک با خط خود رهنمودهای جنایتکارانه اش را به اطلاع مزدورانش می رساند. بنابراین واضح است که اینگونه تاریخ نویسی از روی به اصطلاح اسناد ساواک تنها کوشش ردیالانه دیگری برای جعل تاریخ واقعی چریک های فدایی خلق می باشد.

همچنین باید به این موضوع آگاه بود که شکنجه گران ساواک برای اینکه مقامات بالاتر و از جمله شاهنشاه آریامهر شان را در جریان اعمال جنایتکارانه خود قرار دهند از جنایات خود سندهای تصویری نیز تهیه می نمودند. همانطور که می دانیم در جریان قیام بهمن و حمله توده های قیام کننده به مراکز ساواک علیرغم اینکه این مراکز از قبل پاکسازی شده بودند تعداد زیادی از اسناد ساواک به دست مردم افتاد. در میان این اسناد عکس هایی از رفقای فدایی شهید قرار داشت. حتی از جسد آنان عکس گرفته بودند که روی آن ها شماره مخصوص پرونده و تاریخ شهادتشان قید شده بود. (برخی از این اسناد را خود من و بسیاری از فعالین سیاسی و حتی غیر سیاسی آن دوره دیده اند) یکی از این عکسها که خود گوشه هایی از فجایع رخ داده در زمان رژیم سلطنتی را آشکار می ساخت مربوط به رفیق شهید حسن سعادت بود. چگونگی برخورد ساواک با این رفیق نمونه دیگری است که طرز کار ساواک و مغایرت پرونده های خود ساخته آنان را با واقعیت امر برملا می سازد. رفیق حسن سعادت، رفیقی از خطه لرستان، یک چریک فدایی خلق بود که زندگی مخفی داشت که ناگهان ناپدید شده بود. نه رژیم اعلام کرده بود که وی دستگیر یا کشته شده و نه سازمان چریکهای فدایی خلق در مورد او چیزی گفته بود. حتی خانواده اش نیز نمی دانستند که چه بر سر او آمده است. اما پس از قیام بهمن در اسناد ساواک که به دست مردم افتاد، سندی در مورد این رفیق وجود داشت. مزدوران ساواکی عکسی از او تهیه کرده بودند. در این عکس رفیق حسن سعادت با پاهای باندپیچی شده روی صندلی بازجویی نشسته بود و کاغذ بزرگی که نام و اتهام او در آن قید شده بود، در کنار رفیق قرار داشت. عکس مزبور به روشنی نشان می داد که شکنجه گران ساواک آن را در جهت اطلاع مقامات بالاتر خود تهیه کرده اند تا مقامات مزبور را در جریان وضعیت او، چریکی که زنده به دستشان افتاده بود، قرار دهند و البته این در شرایطی بود که ساواک هیچگاه دستگیری او را اعلام نکرده بود و پس از آنکه او را زیر شکنجه به شهادت رساندند نیز در این مورد چیزی نگفتند و کشته شدن او را مسکوت گذاشتند.

با توجه به همه این واقعیات کاملاً عیان است که تهیه کنندگان کتاب مورد بحث، یعنی همان ماموران وزارت اطلاعات و امنیت رژیم جمهوری اسلامی، انبوهی سند در اختیار داشته اند که هم جریان واقعی رویدادها را نشان می دهند و هم درجه وحشی گری ها و چگونگی جنایات ساواک را افشاء می سازند. در همین رابطه به طور طبیعی این سوالات مطرح می شوند که "امانت" داران گمنام امام زمان به راستی از چه چیز وحشت دارند که همچنان آن اسناد را مخفی نگاه داشته اند و حتی آنجا که تاریخ چریکهای فدایی خلق را از روی به اصطلاح اسناد ساواک روایت می کنند باز اسناد واقعی را رو نمی کنند؟ آیا آنها از این می ترسند که مردم به طور زنده متوجه ابعاد جنایات ساواک شاه بشوند و روشهای جنایتکارانه دستگاههای امنیتی علنی شود، و با ابعاد مقاومت و سرسختی کمونیستها و مبارزین و خانواده های زندانیان سیاسی و شهدا در مقابل اذهان عمومی قرار گیرد و نسل جوان همچون نسل گذشته رژیم سلطنتی را شناخته و قدرت قضاوت بهتری نسبت به ادعاهای دارو دسته های سلطنت طلب کنونی پیدا نمایند؟

پاسخ به این پرسش ها بدون شک مثبت است. باید دانست که علیرغم همه اختلافاتی که رژیم موجود با رژیم قبلی دارد و علیرغم تفاوت های آنها در توجیه ایدئولوژیک خود، باز اینان هر دو حافظ شرایط اقتصادی - اجتماعی یکسانی بوده و منافع یکسانی در عدم افشاء جنایات ارتش، بوروکراسی حاکم و آگاه شدن توده ها دارا می باشند. واقعیت این است که تا نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر کشور به وسیله انقلاب نابود نشود در چارچوب مناسبات اقتصادی اجتماعی

موجود هر رژیمی که بر سر کار آید به هر نامی هم که خود را بنامد بدون شک به هر وسیله ای متوسل خواهد شد تا از آشکار شدن اسرار جنایات بوروکراسی و ارتش موجود جلوگیری نماید.

کوشش در حفظ ارتش و بوروکراسی به جا مانده از رژیم سلطنتی از جمله ساواک - که جز جدایی ناپذیری از بوروکراسی حاکم می باشد - از طرف رژیم جمهوری اسلامی خود گواهی است بر این حقیقت و تاکید است بر این آموزش کمونیستی که بدون درهم شکستن کل ماشین دولتی موجود رهایی کارگران و زحمتکشان و افشای تمامی اسناد جنایات نظام حاکم امکان پذیر نمی باشد.

در برخی از کشورهای اروپایی رسم بر این است که وزارت امور خارجه آنها جهت روشن شدن ناروشنی های تاریخی اسناد سری خود را پس از سی سال که از زمان آنها گذشته است منتشر می سازد. در اینجا کاری به چگونگی انجام این امر ندارم اما ادعای آنها این است که به این وسیله ناگفته ها جهت ثبت در تاریخ و قضاوت عینی تر نسل جوان در اختیار آنها گذاشته می شود. اما در "سرزمین امام زمان" و در شرایطی که حدود ۲۴ سال است رژیم سلطنتی سرنگون گشته و اساسا رژیم جدیدی با ادعای غلبه بر آن رژیم به روی کار آمده است حاکمان جدید نه تنها از چاپ اسناد واقعی رژیم گذشته جلوگیری می کنند بلکه با توسل به گزارشات غیر واقعی و سندسازی های ابلهانه در تلاش اند تا به اصطلاح اسناد ساواک را وسیله ای جهت تخطئه کسانی قرار دهند که از قضا بیشترین نقش را در سرنگونی همین دستگاه جهنمی دارا بودند. واقعیت این است که بازسازی تاریخ جریانات سیاسی کشور با صرف تکیه به اسناد ساواک یعنی دشمن اصلی این جریانات خود امری یک طرفه و در نتیجه مذبوم می باشد. اما بدتر از آن اقدام مزدوران جمهوری اسلامی است که با دست بردن در این اسناد کوشش کرده اند تصویر غیر واقعی از نیروهای سیاسی کشور ارائه داده و این تصویر را دستمایه لجن پراکنی برعلیه آنها بنمایند.

در خاتمه روی این موضوع باید تاکید کنم که مطالعه کتاب مزبور به آشکاری نشان می دهد که هدف دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی از چاپ به اصطلاح اسناد ساواک در این کتاب نه روشن کردن واقعیات و رفع ابهام از ابهامات موجود در تاریخ جریانات سیاسی کشور و در این مورد مشخص چریکهای فدایی خلق، بلکه بدنام کردن کمونیستها و زمینه سازی برای "پوچ" (صفحه ۷ مقدمه) و بی نتیجه جلوه دادن فعالیتها آنها می باشد. این تلاشها در شرایطی صورت می گیرد که با اوج گیری جنبش انقلابی مردم ایران نسل جوانی پا به عرصه مبارزه گذاشته است که تشنه آگاهی است و جهت درس گیری از تجربیات گذشته به هر تلاشی دست می زند. مقابله با گرایش رو به تزاید جوانان کشور نسبت به مبارزات سالهای گذشته علت این کارزار تبلیغاتی است که وزارت اطلاعات رژیم برعلیه کمونیستها سازمان داده است. به خصوص که در آن گذشته نقش چریکهای فدایی خلق انکار ناپذیر و صحت ایده ها و روشهای مبارزاتی آنها غیرقابل کتمان می باشد. درست برچین اساسی است که در فاصله کوتاهی حجم قابل توجهی از کتب ضد کمونیستی منتشر گردیده است که تحت نام تاریخ نگاری، اراجیف ضد تاریخی را اشاعه می دهند. آنها با قلب تاریخ و تاریخ سازی های جعلی در تلاش اند تا تاریخ واقعی و مشحون از فداکاری ای که با خون پاک باخته ترین کمونیستهای کشور ساخته شده است را تحریف و لوٹ کرده و حاصل فعالیتها قهرمانانه آنها را "پوچ" جلوه دهند که گویا سرانجامی جز "هلاکت" به همراه نداشته است، "سربازان گمنام امام زمان" که دستانشان تا مرفق به خون کمونیستها و مبارزین خلق آلوده است و در طول تاریخ حیات ننگین خود نشان داده اند به هر وسیله ای جهت تخطئه کمونیستها این آگاه ترین و پایدارترین مبارزین برعلیه نظم ظالمانه حاکم متوسل می شوند اگر تا دیروز با توسل به شکنجه و نمایشات مسخره تلویزیونی در این جهت می کوشیدند امروز به اصطلاح اسناد ساواک را دست مایه کار کثیف خود قرار داده اند. هدفی بی نهایت بیشرمانه با توسل به وسایلی همانقدر زشت و کثیف. البته باید از قبل گفت و برای آن آماده بود که انتشار چنین اسنادی و با توسل به آنها چنین تاریخ سازی هایی زمینه چینی برای تهاجمات بعدی است که می تواند توسط به اصطلاح روشنگران مرتجع ظاهرا مستقل از رژیم صورت گیرد. آنها خواهند کوشید که با توسل به چنین اسنادی برعلیه کمونیستها دست به لجن پراکنی زده و چنین جلوه دهند که مبارزه کمونیستی و بخصوص مبارزه چریکهای فدایی خلق در ایران بی فایده و بی نتیجه بوده و جز "آب در هاون" کوپیدن و جان بخشی از بهترین نیروهای جوان و مستعد را به کام مرگ و نیستی" (صفحه ۷ مقدمه) کشاندن حاصلی نداشته است.

اما واقعیت این است که مبارزه ای که چریکهای فدایی خلق بنیان نهاده و به پیش بردن نقش تاریخی به نفع کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های دربند ایران در حیات سیاسی کشور ما ایفا نمود. مبارزات چریکهای فدایی خلق صفحه درخشانی در تاریخ مبارزات انقلابی خلقهای ایران گشوده و درست بر چنین بنیانی است که آن مبارزات مورد توجه نسل جوان کنونی قرار دارد و این نسل باید بداند که اگر قرار است برای رهایی از شرایط نکبت بار کنونی راهی بیابد باید قبل از هر چیز تجربه آن تلاش های انقلابی را دستمایه حرکت آینده خود بنمایند.

از انقلاب مشروطیت تا کنون تلاشهای بی وقفه مردم ما برای رسیدن به آزادی و دمکراسی نشان داده است که مبارزه سخت است و طولانی . بنابراین نباید اجازه داد که برخی با توسل به این واقعیت که علیرغم این تلاش صد ساله هنوز مردم ما از آزادی بی بهره و از دمکراسی دور می باشند به این استنتاج غیرعلمی و غیرمبارزاتی دامن بزنند که مبارزات صدساله مردم ما نتیجه ای نداشته و بی فایده بوده است. برعکس هیچ مبارزه ای در این دوره طولانی بی فایده نبوده و هیچ خونی بی نتیجه به زمین ریخته نشده است. تاریخ صد ساله مردم ما درست در بستر همین مبارزات و همین جانفشانی هاست که رقم خورده است. اگر فداکارهای مجاهدان صدر مشروطه نبود، فعال مایشاپی خاندان قاجار مدت زمان طولانی تری تداوم می یافت و ملت ما تا مدتها از حکومت قانون و مجلس و مطبوعات و غیره بی بهره می ماند و اگر مبارزات سالهای ۲۰ نبود شرکت نفت انگلستان تا مدت مدید دیگری مقدرات مردم ما را تعیین می کرد و بدون مبارزات پرشکوه چریکهای فدایی خلق و دیگر مبارزین مسلح در اواخر دوران شاه بدون شک مبارزات سالهای ۵۶ و ۵۷ به قیام پرشکوه بهمن و دستاوردهای انکارناپذیری منتهی نمی شد. در نتیجه نباید اجازه داد با تخطئه مبارزه و مبارزین

گذشته نسل جوان را خلع سلاح کنند و شرایط را برای تداوم سلطه اهریمنی شان مهیا نمایند. واقعیت این است که مبارزات پراکنده مردم ما علیرغم همه فراز و نشیب هایش تجربه لازم جهت پیروزی نهایی را مهیا نموده و راه انقلاب را هموار ساخته است. مبارزه سخت است و طولانی اما هیچ راهی جز مبارزه برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم وجود ندارد.

پاورقی ها:

۱. رفقا سورکی و جزنی در تاریخ ۱۹/۱۰/۱۳۴۶ دستگیر شدند.

۲. در خود همین کتاب در صفحه ۹ مقدمه توضیح داده شده که اظهار نظر کنندگان ساواک که در زیر هر گزارش اظهاراتشان قید می شده با استفاده از کلمات رمز و معمولا اسامی روزهای هفته شناخته می شدند.

۳. نمونه هایی از آنچه گفته شد را میتوان در صفحات مختلف مشاهده نمود. مثلا در صفحه اول کتاب "سندی" درج گردیده که فاقد تاریخ، شماره پرونده و نظریه ماموران مربوط می باشد. در سند مندرج در صفحه چهار نیز عین همین وضع مشاهده می شود. در صفحه ۶۱ دو صفحه "سند" به عنوان گزارش سری درج گردیده که فاقد هرگونه امضاء، مهر، آرم و غیره می باشد. همین وضع را در اسنادی که در صفحات ۱۴۰، ۱۶۷، ۲۶۸ و ۲۸۲ درج شده اند نیز می توان مشاهده کرد. در همین چارچوب باز می توان به موارد دیگری اشاره کرد؛ مثلا ۶ صفحه بازجویی رفیق حسن ضیاء ظریفی در صفحه ۲۵۱ فاقد شماره و آرم و مهر می باشد. در صفحه ۲۸۲ نیز ۶ صفحه گزارش بازجویی دیگری از ظریفی فاقد شماره می باشد و یا در صفحه ۱۲۳ گزارش بازجویی بیژن جزنی - ۱۹ صفحه - بدون شماره، مهر و غیره درج شده است. واقعیات فوق الذکر نشان دهنده آن می باشند که یک سری از مطالب ارائه شده در این کتاب را نباید به حساب اسناد ساواک گذاشت.

۴. به دنبال حمله مزدوران ساواک به خانه تیمی عده ای از رفقای فدایی در تبریز شایع شد که رفیق رضا یثربی در آنجا به شهادت رسیده است. اما این واقعیت نداشت و بر این امر خود ساواک بهتر از هرکس آگاه بود.

رفیق رضا یثربی در ۸ تیرماه سال ۵۵ در خانه مهرآباد جنوبی به شهادت رسید. بعد از درگیری ۸ تیرماه سال ۵۵ رسولی یکی از سر بازجویان جنایتکار ساواک که در آن زمان در زندان اوین همه کاره شده بود سرمست از پیروزی جهت نشان دادن قدرت ساواک و تضعیف روحیه زندانیان، اکثر زندانیان وابسته به سازمان چریکهای فدایی خلق که من نیز در میان آنها بودم را در یکی از سالن های اوین جمع نمود. (ما در آن زمان در طبقه پائین بند ۲ اوین زندانی بودیم) تا با نشان دادن عکس های جنازه های رفقای شهید از جمله رفیق حمید اشرف رجزخوانی نماید. در وسط این سالن میز بزرگی قرار داشت که مملو از عکس های رفقای شهید فدایی از جمله رفقای که در ۸ تیرماه جان باخته بودند، بود.

ساواکی ها همراه ما دور میز می چرخیدند و در حالیکه عکس صحنه های فجیعی از جنازه عزیزانی که در نبرد نابرابر به شهادت رسیده بودند را به ما نشان می دادند گاه با ابراز سخنانی قدرت نمایی می کردند. وقتی که من به قسمتی از میز که عکس هایی از رفیق رضا یثربی روی آن قرار داشت رسیدم، رسولی که می دانست من از سالها پیش با آن رفیق در ارتباط بوده ام، با کلمات رکبکی که تنها شایسته خودش و اربابانش بود شروع به فحش دادن به رفیق یثربی نمود و به این ترتیب خشم و کینه خود را از این رفیق مبارز به نمایش گذاشت. رفیق رضا یثربی از دوستان برادرم کیومرث سنجر و دانشجوی هنرستان صنعتی نارمک بود که یک بار در مهرماه سال ۴۹ در جریان پورش ساواک به خانه ما دستگیر و حدود یک هفته در بازداشت به سر برد. به دنبال تظاهرات اردیبهشت سال ۵۰ در دانشکده نارمک، او و کیومرث متواری شدند و به طور مخفیانه خانه ای در میدان فوزه برای خود تهیه نمودند. در این زمان من که تازه با رفیق عباس مفتاحی ارتباط تشکیلاتی برقرار نموده بودم، او را از وجود رفقا کیومرث و یثربی مطلع نمودم و به این ترتیب آن دو رفیق به سازمان وصل شدند. با دستگیری من ارتباط این رفقا برای مدتی با سازمان قطع شد اما آنها دوباره با سازمان ارتباط برقرار کرده و تا زمان شهادت در صفوف سازمان فعالیت نمودند. رفیق رضا یثربی بعدها عضو شورای عالی سازمان شد و به همین دلیل در ۸ تیرماه در خانه مهرآباد جنوبی حضور یافته و به شهادت رسید.

۵. مقاومت و مبارزه خانواده های زندانیان و شهدای چریک فدایی در افشاگری برعلیه رژیم شاه و انعکاس اخبار مبارزات زندانیان و چریکها در میان توده ها واقعیتی انکار ناپذیر است. علیرغم مزاحمت های ساواک برای خانواده های مزبور و اذیت و آزارهای آنها مقاومت و مبارزه خانواده ها هرگز فروکش نکرد. تا آنجا که در جریان مبارزات سالهای ۵۶ و ۵۷ اعتراضات این خانواده ها به همراه مبارزات خانواده دیگر شهدا و زندانیان سیاسی به یک حرکت مبارزاتی عمومی تبدیل شد که خود یکی از سنگرهای مبارزه برعلیه سلطنت پهلوی بود.

۶. "مشمول عفو" جلوه دادن آزادی زندانیان سیاسی ای که در جریان اوج گیری انقلاب مردم ایران در سال ۵۷ از زندانهای شاه آزاد شدند یکی دیگر از ترفندهای کثیف تهیه کنندگان کتاب جهت خدشه دار کردن نام کمونیستها و مبارزین می باشد. علاوه بر نمونه هایی که گفته شد لازم می بینم در مورد رفیق علی رضا شکوهی نیز بنویسم که در

مورد وی در این کتاب آمده است: "در سال ۱۳۵۷ مشمول عفو واقع و آزاد شده است" (صفحه ۳۸۴) و این دروغی سخت بی شرمانه است. علی رضا شکوهی یکی از انقلابیون پرشوری بود که هرگز در مقابل دشمن سرخم نکرد و خصل مبارزاتی و مردمی اش همواره الهام بخش یارانش بود. او که پس از تحمل بیش از ۷ سال زندان با سقوط رژیم سلطنتی آزادی خود را باز یافته بود بار دیگر اسیر سپاه‌چالهای جمهوری اسلامی گشت و در اوایل سالهای ۶۰ پس از تحمل ماهها شکنجه های وحشیانه دژخیمان جمهوری اسلامی و درحالیکه نیمی از بدنش فلج شده و تا حد زیادی قدرت بینایی خود را از دست داده بود جانش را فدای آرمانهای ولای انسانی اش نمود. او هرگز به خواسته‌های بازجویانش گردن نهاد و مرگ شرافتمندانه را پذیرا شد.

جالب است که بدانیم تهیه کنندگان کتاب در حالیکه آزادی کمونیستها و مبارزین واقعی را "مشمول عفو" واقع شدن جلوه می دهند، آزادی نادمینی را که با سپاس گویی از "شاهنشاه آریامهر" به واقع مشمول عفو شده و آزاد شدند و بعدها هریک پست مهمی در دستگاه ضد مردمی جمهوری اسلامی اشغال کردند را چنین توضیح می دهند. "...در سال ۵۶ همزمان با اوج گیری انقلاب اسلامی عراقی نیز مانند سایر زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد" اما در واقعیت امر نه فقط حاجی عراقی بلکه کروی، انواری و عسگراولادی از جمله کسانی بودند که به خاطر آزادی خود از زندان نه تنها حاضر به ندامت شدند بلکه در مراسم "سپاس شاهنشاه" که در زندان قصر برگزار شد و در همان زمان هم از سوی دستگاه تبلیغاتی رژیم منعکس گشت شرکت نموده و برای "شاهنشاه" خواهان طول عمر شدند. در حقیقت آنها کار ندامت را به آن درجه رساندند و بریدگی خود را علنا اعلام نمودند. در میان اینگونه نادمین زندانهای شاه فردی همچون رجایی رئیس جمهور سابق رژیم جمهوری اسلامی هم قرار داشت که در یکی از اتاق های بازداشتگاه اوین در مقابل بقیه زندانیان سیاسی روی پای بازجوی ساواک افتاده و تقاضای بخشش نمود. در هر حال واضح است که این قبیل افراد حقیر و همپالگی ها و مزدورانشان امروز اسناد ساواک را دست مایه لجن پراکنی برعلیه کسانی کرده اند که در همان زمان خود شاهد مقاومت های باور نکردنی شان بودند.

۷. برای شناخت بیشتر در این رابطه می توان به کتاب حماسه مقاومت اثر رفیق اشرف دهقانی که در همان سالها به رشته تحریر درآمده است رجوع کرد. مثلا در صفحه ۱۶۶ این کتاب در رابطه با شهادت رفیق بهروز نوشته شده است که: " مزدوران با بی شرمی می گفتند: از کشته شدن بهروز خیلی متاسفیم . چون اطلاعات او وسیع بود و می توانست خیلی ما را کمک کند. و حسین زاده قاتل با افسوس بیان میکرد: خیلی چیزها با خود برد...!"

۸. توجه به این تلاش دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی که می کوشد کمونیستها را کسانی جلوه دهد که جهت جلب حمایت توده ها به دروغ شهید نمایی می کنند خود آشخوری یک سری از تبلیغاتی را نشان می دهد که در سالهای اخیر برعلیه چریکهای فدایی خلق اشاعه یافته است. از جمله نشان مید هد کسانی که با داستان سرایی در رابطه با مرگ صمد بهرنگی در تلاش اند به گونه ای اتهام دروغ گویی به کمونیستها و مشخصا چریکهای فدایی خلق بزنند در چه راستایی حرکت می نمایند.

۹. تهیه کنندگان کتاب با چاپ این مطالب قصد ضعیف نشان دادن یک سری از سرسخت ترین کمونیستهای ایران را دارند در حالیکه نگاهی به تاریخ این به اصطلاح اسناد خود گویای کذب چنین ادعایی است.

سالهای ۳۹-۴۱ در تاریخ سیاسی ایران سالهایی است که به دلیل اوج گیری بحرانهای درونی رژیم سلطنت فضای سیاسی جامعه تا حدودی باز شده بود. در این سالها به دلیل بحران حکومتی چند نخست وزیر به دنبال هم عوض شدند. شریف امامی جای اقبال را گرفت و بعد مجبور شد جایش را به امینی بدهد. در اردیبهشت ۱۳۴۰ امینی نخست وزیر شد و وعده اصلاحات سیاسی اقتصادی داد و در در تلاش بود تا ضمن اجرای مقاصد که امپریالیسم امریکا از طریق اصلاحات ارضی در ایران دنبال می نمود و با تبلیغات گراف در این رابطه راهی خروج از این بحران پیدا نماید. حتی شاه مجبور شد به درخواست نخست وزیر دوره بیستم مجلس را به دلیل تقلبات انتخاباتی منحل نماید. در این دوره بود که به دنبال سرکوبهای خونین پس از کودتای ۲۸ مرداد و فضای اختناق که در سراسر کشور حاکم شده بود برای اولین بار به جبهه ملی اجازه فعالیت داده شد. در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۹ جبهه ملی دوم رسماً اعلام موجودیت کرد و فعالین این جبهه به خصوص در دانشگاهها دست به ایجاد تشکلهایی زدند. فضای جامعه و بالطبع دانشگاهها تغییر کرد و مبارزات دانشجویی اوج گرفت . برای نمونه در ۱۳ بهمن ۱۳۳۹ اعتراضات دانشجویی شکل تظاهرات خیابانی به خود گرفت و یا در ۴ اسفند همان سال دانشجویان ماشین دکتر اقبال وزیر دربار وقت را به آتش کشیدند و مهمتر از همه باید از اعتصاب معلمین یاد کرد که در ۱۲ اردیبهشت سال ۴۰ به تظاهراتی در میدان بهارستان انجامید و در جریان آن خانعلی به شهادت رسید. این اعتراضات که مسلماً وسعت گیری برخورد ماموران انتظامی با تظاهرکنندگان را در پی داشت به دستگیری مبارزینی می انجامید که البته در آن شرایط امکان بازداشت طولانی آنها نبود. بنابراین زندانهای شاه هر روز شاهد دستگیری و آزادی تعدادی از مبارزین و دانشجویان بود. در آن زمان مبارزین جهت آزادی خود نیازی به تن دادن به تعهد همکاری نداشتند چرا که اساساً دشمن در شرایطی نبود که مثل سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و یا سرکوب خونین ۱۵ خرداد ۴۲ فشارهای خاصی جهت ابراز ندامت به مبارزین وارد سازد. و تنها تعهد کلیشه ای مبنی بر عدم فعالیت دوباره کافی بود تا دانشجوی دستگیر شده را آزاد نمایند. بنابراین بررسی مطالب و ادعاهای تهیه کنندگان کتاب با توجه به فضای سیاسی آن سالها و شیوه برخورد نیروهای امنیتی رژیم شاه کذب چنین اتهاماتی را آشکار می سازد و پرده از تلاش مذبوحانه آنها جهت خدشه دار کردن نام انقلابیون بر میدارد.

۱۰. باید دانست اساساً همه آنچه آنها به عنوان اسناد ساواک عرضه کرده اند را نباید عین واقعیت تلقی نمود. یک نمونه بارز که غیرواقعی و دروغ بودن آن به اصطلاح اسناد را نشان می دهد مربوط به صفحه ۳۴۸ می باشد که در آن اظهارنظر یکی از ماموران ساواک درج شده است که در ذیل گزارش خود به مقامات بالاتر ساواک مطرح نموده سورکی

مقداری از موجودی گروه رزم آوران را به عنوان خرید اسلحه برداشت نموده اما در عمل آن را صرف خرید زمین در منطقه عباس آباد نموده است. البته هدف تهیه کنندگان کتاب از چاپ چنین اراجیفی کاملاً روشن است آنها به این وسیله در تلاش اند تا تصویری به غایت نادرست و غیر واقعی از انقلابیون کمونیست به خواننده خود ارائه داده و چهره پاک و انقلابی سورکی را خدشه دار سازند آنهم فردی که تمامی زندگی اش را وقف آرمان کارگران و زحمتکشان نمود و اساساً در حین حمل همان اسلحه های خریداری شده دستگیر شده بود.

پس از انتقال زندانیان زندان برازجان به زندان عادل آباد شیراز من که از قبل در زندان عادل آباد محبوس بودم با سورکی که از مقاومت ها و جسارت هایش بسیار شنیده بودم از نزدیک آشنا شدم و خیلی زود دوستی ای عمیق بین ما برقرار شد. سورکی از زمره انقلابیونی بود که صفا و صمیمیت اش در همان برخورد اول غیر قابل چشم پوشی بود. به دلیل همین خصوصیات بود که تعدادی از رفقای فدایی در زندان شیراز او را "پاپاجان" خطاب می کردند و به این وسیله احترام و علاقه بی پایان خویش را به او ابراز می داشتند. عباس سورکی یکی از صدیق ترین کمونیستهای انقلابی ایران بود که سرسختی اش در مبارزه برعلیه استثمار و استعمار و باور تردیدناپذیرش به کمونیسم به عنوان تنها امکان رهایی بشریت از مظالم نظام حاکم همواره راهنمای حرکت یارانش بوده است. او انقلابی پیگیری بود که حتی لحظه ای از مبارزه برای رسیدن به هدف باز نمی ماند و هیچ سدی نمی توانست او را از مارش طولانی اش جهت پیروزی باز دارد. او در همان ابتدای دستگیری جهت فرار از زندان تلاش نموده بود که خود نمونه دیگری از عزم راسخ اش به مبارزه بود. سورکی با مقاومت زیر شدیدترین بازجویی ها و شکنجه های طاقت فرسا ایمان خود را به مبارزه بارها به نمایش گذاشت. اشاعه دروغ و اراجیف از طرف ساواک جمهوری اسلامی برای خدشه دار کردن چهره چنین کمونیست برجسته ای تنها بیانگر تلاش مذبحانه آنها برای گمراه کردن ذهن جوانان مبارز و باز داشتن آنها از شناخت چهره های کمونیست و مبارز کشور خود می باشد.

جاودان باد خاطره تمامی شهدای به خون خفته خلق